

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱۰۵)<sup>۱</sup>

در این آیات سوره‌ی مبارکه‌ی مائده به یکی از آیات مهم این سوره رسیدیم که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» که «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی مراقب نفس باش، مواظب خود باش که این را هم در زمینه‌ی فردی و هم در زمینه‌ی اجتماعی تعریف کردیم. «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» در زمینه فردی یعنی به خود نفس شخص خود بپردازید؛ و در زمینه اجتماعی مثل «فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ» (نور: ۶۱) وقتی وارد خانه می‌شوید به خود سلام بکنید، نه که برگردید و به خود سلام بکنید این یعنی به خودی‌هایتان سلام بکنید که این همین زمینه‌ای است که این‌ها خود انسان و بعد جامعه‌ی انسان و بعد امت اسلامی را دربر می‌گیرد.

باز دوباره از جهت دیگری من به این آیه می‌خواهم ورود پیدا بکنم. اولاً در بحث اهمیّت خود نفس به لحاظ فردی یعنی این که خود من حواسم به خودم جمع باشد. روایت از امیر المؤمنین است «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَغْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَغْلِيمِ غَيْرِهِ» (نهج البلاغه: حکمت ۷۳)؛ هر کسی خود را امام مردم محسوب می‌کند، (امام نه به معنای امام المسلمین)، بلکه به معنی کسی که وظیفه‌ی هدایت دارد، کسی که بقیه را دارد ارشاد می‌کند، باید به خودش برسد قبل از این که کلاً به دیگران بپردازد. باز در ادامه همان روایت هست که «وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ»؛ باید تأدیبش به رفتار قبل از تأدیب به زبان باشد؛ یعنی اگر در نوع رفتار این قدر به خود رسیده باشد، این شخصی که نورانی شده است این چطور می‌شود که جامعه‌ی خود را نورانی نکند؟ قطعاً این‌ها صورت می‌گیرد. امام جمله‌ای دارند که می‌گویند «ما تا خودمان را اصلاح نکنیم جامعه‌ی خودمان را نمی‌توانیم اصلاح بکنیم»؛ یعنی کسی اگر می‌خواهد محیط کار خود را اصلاح دینی بکند، اگر می‌خواهد جامعه‌ی

خودش را اصلاح بکند در درجه‌ی اوّل به خودش بپردازد، خودش را اصلاح بکند. آن موقع این شخص که نورانی شده است؛ یک چراغی چطور می‌تواند نور داشته باشد و نور ندهد و چطور می‌تواند نور نداشته باشد و نور بدهد؟! این است که برای بقیه فیلم بازی کردن، در این می‌بینید که نفسی نیست، اثری نیست؛ چون که نورانیتی هم نیست؛ لذا «وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ»؛ یعنی ملت خیلی از وقت‌ها با این حرف‌های ما کاری ندارند، ولی می‌فهمند که شما اهل عمل هستید یا اهل عمل نیستید. شخص به جای این که مدام بگوید که این‌طور بخورید، این‌طور بخوابید، این‌طور حرف بزنید، این‌طور حرف نزنید، این‌طور بکنید، عبادت چطور بکنید، نکنید! به جای همه‌ی این‌ها عمل بکند، این خودش اثر خودش را دارد و همین که مراقبه در حرف زدن دارد، مراقبه در نشست و برخاست دارد، مراقبه در اوقات نماز خود دارد، مراقبه در این دارد، مراقبه در آن دارد، می‌بینید این تأثیر دارد. اصلاً آن چیزی که شما می‌بینید که در روایت کتاب العشره که به عنوان اوّلین پیام این روایت سبک زندگی است، همین این نکته است که می‌گویند شما با مردم زندگی بکنید و با یک اخلاقی با مردم زندگی بکنید بگویند «قِيلَ هَذَا جَعْفَرِي... هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ»<sup>۲</sup> اصل آن این است، یعنی اصل ماجرای زندگی کردن و تأثیر گذاشتن این است که طرف بتواند خود را مواظبت بکند و بعد از آن دارد با مردم زندگی می‌کند و تأثیر می‌گذارد. خیلی احتیاج به بالای منبر رفتن ندارد. بعد می‌گویند که «وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ»؛ کسی که معلّم و مؤدّب خودش است این به اجلال و تعظیم و توقیر احق است تا کسی که معلّم مردم است. البته منظور کسی است که معلّم مردم است و معلم خود نیست. یعنی این کسی که معلّم مردم است اگر معلّم خود است، یعنی آن کسی که معلّم خود است «أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ» هستند.

این روایت از روایت‌های قصار امیر المؤمنین است. بسیار مهم است اگر کسی این حرف‌ها را مقابل خود بگذارد که «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ»؛ این که به خودش برسد. این راحت‌ترین پیام این روایت و این آیتی است که دارد «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ».

ما ناچار هستیم که خود را بزرگ نکنیم. راه رضایتمندی از این دنیا این نیست که شما بتوانید دنیا را عوض کنید. حالا آیات آن را به شما نشان می‌دهم راه آن این است که خود را بزرگ نکنید. ناهموار بودن راه زندگی را نمی‌شود یک کاری کرد که آسفالت بشود. راه آن این است که لاستیک‌های چرخ‌های شما پهن بشود که در چاله‌های زندگی نیفتد وگرنه راه آن نیست. شما ببینید چند جا به پیغمبر دستور داده می‌شود که «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ» (طه: ۱۳۰)؛ برای این که تو راضی بشوی، «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»؛ به چیزی که می‌گویند صبر کن. «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ»؛ تسبیح به همراه حمد بکن. «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ»؛ قبل از طلوع شمس و قبل از غروب شمس «وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ»؛ و پاسی از شب «فَسَبِّحْ»؛ خدا را تسبیح بگو. «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ»؛ در جوانب روز. بگو «لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ» باشد که راضی بشوی.

#### لازمه شفاعت ظرفیت جفت پذیری است

در تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی ضحی است که «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» (ضحی: ۵)؛ خدا این قدر به تو خواهد داد که راضی بشوی؛ یعنی این کار را باید بکنی تا راضی بشوی نه این که این قدر به تو می‌دهم تا راضی بشوی. در آن جا هم برای همین است در روایت ذیل «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ» گفتند: چه چیز به تو می‌دهیم؟ شفاعت را به تو می‌دهیم. خوب طرف باید به افق مراتب شفاعت رسیده باشد. شفاعت یک چیزی نیست که کسی ظرفیت جفت‌پذیری و شفع شدن ندارد، ولی شفاعت می‌کند! شفاعت یک حق و تو یا یک اعتبار دنیوی نیست که به طرف می‌دهند می‌گویند شفاعت بکن یا نکن که حالا می‌توانم به ایشان بدهم یا به او بدهم، حالا به پیغمبر دادند. نخیر! این که گفته‌اند به مقام محمود می‌رسد، به مقام شفاعت عظمی می‌رسد این باید خودش عظمی شده باشد که بتواند این کار را انجام بدهد. خود او باید به این درجه رسیده باشد. این مقام هم همین است اگر می‌خواهند «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»؛ به تو می‌دهیم تا راضی بشوی خدا به تو می‌دهد تا تو راضی بشوی؛ یعنی از این طریق می‌دهد که چپ و راست خود را و ارتباط خود را با خدا تنگاتنگ بکن تا راضی

بشوی؛ یعنی بیا بالا تا راضی بشوی. راه آن این است راه آن این نیست که شما جاده را آسفالتی کنید و برق بیندازید تا راضی بشوید! این است که (خوشا آنان که در دائم در نمازند) برای همین چیزها است. چون که همیشه بگویند این زمان این پاسی از شب همه‌ی چپ و راست این روز را می‌گویند یعنی این که دارد «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (معارج: ۲۳) در قرآن داریم که می‌گویند وصف مؤمن این است که دائم که در موردش بابا طاهر می‌گویند (خوشا آنان که دائم در نمازند) خوشا آنان که دائم در نمازند نه خوشا به حال آن انسان‌های بیکاری که همیشه دارند نماز می‌خوانند معنا این نیست. معنایش این است که طرف متذکر یاد خدا است و همه‌ی این‌ها این در تسبیح خود، در حالات خود، در روحانیت خودش.

باز دوباره می‌بینید که در آیات مهم پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی حجر، صفحه‌ی ۲۶۷، آیه ۹۷ را اگر نگاه کنید این است که «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ»؛ ما می‌دانیم که سینه‌ی تو به واسطه‌ی آنچه که می‌گویند تنگ می‌شود؛ یعنی یک حرف‌هایی می‌زنند که این حرف‌ها باعث می‌شود سینه‌ی تو تنگ بشود. وقتی که سینه‌ی من تنگ شد چه باید بکنم؟ راه آن این است «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»؛ تو که نمی‌توانی دهن همه مردم را ببندی، راهش این است که خودت را بزرگ کنی. «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ»؛ تسبیح به همراه حمد را دارد و این ویژگی تسبیح این خیلی مهم است. تسبیح می‌دانید که یعنی نقص از من است. این نکته‌ی مهم معرفتی است این در آن داستان حضرت یونس که ذکر معروف یونسیه را برای ما به بار آورده همین است که «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» (انبیاء: ۸۷) که این «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» که این قسمت ذکر یونسیه است که این را خیلی در سجده بگویند که با خود همین این آیه در تماس است می‌گویند این ذکر یونسیه را در سجده بگویند. این جا هم ببینید «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ» آن جا این است که «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ»؛ تو منزهی «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» بعد از آن دارد «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»؛ ما مؤمنین را همین‌طور نجات می‌دهیم. یعنی کسی خدا را مقصر در یک داستانی نداند. رابطه‌ی او با خدا این نباشد که خدایا تو

نمی‌فهمی، تو چه کار داری می‌کنی، این‌طور رابطه با خدا نداشته باش! این‌طور رابطه با خدا داشته باشد که مشکل از من است یک‌جای کار من ایراد دارد. این‌ها است که اگر این رابطه تسبیح به همراه حمد است و این حمد است چون که به نعمت تعلق می‌گیرد. برای همین است که جزء آداب دعا داریم که برشمردن نعمت‌ها، یعنی شما نعمت‌های حق را ببینید و چیز را از خدا بخواهید، دعا کنید. یکی از مشکلات ما است که فرض بفرمایید شروع می‌کنیم از مجموعه نعمت‌هایی که خدا به ما داده است که اگر از دید خدا بخواهید حساب بکنید که «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (نحل: ۱۸)؛ اصلاً نمی‌توانید بشمارید. لذا بینهایت است. بینهایت هم اگر ده تا از آن کم بکنید باز هم بینهایت است. حالا آن که دید خدا است و اگر در دید خود ما اگر دقت بفرمایید به قدری نعمت داده است، فقط اگر کسی توجه بکند به مجموعه‌ی نعمت‌ها، از نعمت‌های خیلی ساده مثل نعمت بدنی من یک بار عرض کردم این انگشت شصت دست من شکست، این را گچ گرفتند آن موقع فهمیدم که این استخوان شصت دست این چه نعمت بزرگی از جانب خدا است. نمی‌توانستم بنویسم، دگمه نمی‌توانستم ببندم. این یک شصت دست است. یکی بعد چشم است، معده است، گوش است، عقل است، دین است بیا همین‌طور نعمت‌ها را بالا، می‌بینی که همه‌ی این نعمت‌ها است؛ برای همین گفتند جزء آداب دعا کردن این است که شما اول ذکر نعمات خدا را بکن بعداً بخواه! نه این‌که در این مجموعه یک دفعه همان چیز و به همان یک نکته‌ای که تو الان به دنبال آن هستی و یک‌طور با بی‌معرفتی تمام آن را می‌خواهی که مثلاً تو چه کار داری می‌کنی؟! این چه مدیریت صحنه است؟! یعنی این‌طور با بی‌معرفتی تمام کسی بدون دیدن مجموعه‌ی نعمت‌های خدا، دارد نعمت جدید از خدا می‌خواهد. برای همین است که این تسبیح به حمد، تسبیح متلبس به هم نقص از من است و نعمت‌ها هم که این‌ها است برای همین داریم که اگر کسی در دعا، در شمردن نعمت‌ها این‌قدر مشغول شمردن نعمت‌ها شد که از یاد او برود که چه چیز را می‌خواهد. یک کسی این‌طور بشود، خدا خیلی با این آدم حال می‌کند! یعنی با این آدمی که می‌خواهد بنشیند دعا بکند و از خدا یک چیزی را بخواهد می‌گوید: طبق ادب دعا اول من باید یک چیزهایی را به خدا بگویم. نقص از من است، مشکل از من است بعد هم این‌ها

مجموعه‌ی نعمت‌های تو است. اگر کسی شروع بکند این نعمت‌های خدا را بگوید. خدایا! پدر و مادر خوب به من دادی، دین دادی، دست دادی، عقل دادی، معرفت به چیز دادی، قرآن دادی بعد این قدر در باغ الهی رفت و همین جا این قدر شمرد که از یاد او رفت که اصلاً برای چه چیز آمده بود دعا بکند! این آدم اولاً خیلی راضی می‌شود. شما وقتی به بیمارستان‌ها می‌روید می‌گویید: مشکل این‌هاست ما که مشکلی نداریم!

برای همین است ما باز در روایت داریم که در مصیبت دنیا نگاه به پایین دست بکنید. انسان راضی می‌شود می‌گوییم که ما فکر می‌کردیم این مشکل است بیایید ببینید مشکل این است! چه بدبختی‌ای دارد می‌کشد این!

### معنی شرح صدر

این تسبیح به همراه حمد را شما خیلی می‌بینید «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» اصلاً می‌بینید که یک عبارتی است «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» این مدام تسبیح به حمد و متلبس به حمد است. این است نحوه برخورد کردن با خدا و... «وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»؛ سجده بکن تا راضی بشوی. تا این تنگی سینه‌ی تو برود وگرنه کار را که از دوش تو بر نمی‌دارد برای همین است که سوره‌ی انشراح هم همین را دارد می‌گوید «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ \* وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ \* أَلَمْ نُقْضِ ظَهْرَكَ» (انشراح ۳-۱)؛ پشت تو را شکست منتها این که این وزر را برداشتیم، بار را برداشتیم، نه این که یک بارهایی بودیم که ما آن‌ها را برداشتیم. نخیر! این به معنای این است که «لَكَ صَدْرَكَ»؛ شرح صدر پیدا شده است و این همان چیز است که دعایی است که «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» (طه: ۲۶-۲۵)؛ خدایا کار را برای من ساده بکن نه این که کارهای ساده را به من بده! این چه کار مشکلی است یک کار ساده به من بده. دعا هیچ موقع این نیست. اتفاقاً این‌طور کارهای سخت‌تر روی دوش انسان قرار می‌گیرد. این «يَسِّرْ لِي أَمْرِي»؛ یعنی این کار را برای من ساده بکن.

این‌ها است که در حقیقت انسان را به این سمت می‌برد این که واقعاً ناچار است انسان با یک مراقبه و محاسبه‌ای روی نفس خودش، خودش را بزرگ بکند این می‌شود «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» مراقب خود

باشید، قبل از این که بخواهید مواظب جامعه‌ی خود باشید مراقب خود باشید. خود این زمینه‌ای است برای این که اگر کسی از شما سؤال کرد که در یک کار اجتماعی جامعه دارد یک منفعتی را کار من می‌برد، ولی خود من دارم خراب می‌شوم این درست است یا نه؟ نه! درست نیست. ممکن است بگویند خود من دارم از درس خودم عقب می‌افتم خوب این خراب شدن نیست؟! البته خیلی از این بزرگان هم از درس خود در یک مقاطعی عقب افتادند یعنی خراب شدند؟ نه! بحث این است که خود من دارم می‌بینم که رابطه‌ی من با دین، رابطه‌ی من با خدا، رابطه‌ی من با شب، رابطه‌ی من دعا، روابط من با خدا دارد خراب می‌شود. در یک کار اجتماعی این درست است یا نیست؟ این معلوم است که درست نیست! یعنی یک فعالیت اجتماعی از سنخ این که دارم خود را خراب می‌کنم این معلوم است که درست نیست.

کلاً فعالیت اجتماعی انسان را خراب می‌کند آن که «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (نور: ۳۷) ولی فرد باید خودش را درست کند؛ یعنی فعالیت و زندگی در این دنیا کلاً انسان را نابود می‌کند مگر این که کسی که مراقب خود باشد. «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»

این به عنوان یک مقدمه‌ی مهم برای این که انسان باید به فکر خود باشد. خوب حالا شما آیات قرآن را که نگاه می‌کنید بیابید سوره‌ی مبارکه‌ی انشقاق یک آیه‌ی معروفی دارد. سوره‌ی مبارکه‌ی انشقاق که اواخر قرآن است صفحه‌ی ۵۸۹، دو نوع بحث در مورد صراط مستقیم را با هم این جا جمع کرده است از این جهت آیه‌ی مهمی است. آیه‌ی شش آن را که نگاه بکنید دارد «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» خطاب هم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» این‌ها هم نیست «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ» است؛ یعنی خطاب کلی است «إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» این که عرض کردم که شما هیچ‌گاه نمی‌توانید جاده را صاف و آسفالتی بکنید برای این است؛ «إِنَّكَ»؛ توی انسان «كَادِحٌ»؛ یعنی با بدبختی «إِلَىٰ رَبِّكَ»؛ به سمت پروردگار خود حرکت می‌کنی، با بدبختی و سختی حرکت می‌کنی؛ یعنی سختی برای همه است. «فَمُلَاقِيهِ»؛ بعد پروردگار را ملاقی می‌شوی؛ یعنی همه به لقاء الله می‌پیوندند فقط این انسان‌های خوب به لقاء الله نمی‌پیوندند. همه به لقاء الله می‌پیوندند. حالا این نسبت‌ها یک مقدارش تشریفی است

می‌گوییم به لقاء الله پیوست و این‌ها این نسبت تشریفی مثلاً برای انسان‌های خوب است ولی همه به لقاء الله می‌پیوندند هر طوری هم که باشد به لقاء پروردگار می‌رسند. پس ببینید یک انسانی است که دارد حرکت می‌کند، یعنی انسان سالکی است یعنی انسان کلاً سالک است دقت می‌فرمایید؟! انسان کلاً سالک الی الله است. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» آن موقع آمده است این ملاقات را هم دو قسم کرده است. یعنی به معنای این نیست که همه دارند به ملاقات حق می‌روند، همه یک جور هستند! نه! خوب بعضی‌ها به خدای اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ می‌رسند، بعضی‌ها به خدای اَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ می‌رسند همه‌ی این‌ها به خدا می‌رسند حالا ولی به کدام شأنی از شئون خدا می‌رسند، به چه می‌رسند بالاخره به بهشت خدا رسیدن یعنی به خدا رسیدن، به جهنم خدا هم رسیدن به خدا رسیدن است. ضمن این‌که در بحث بهشت و جهنم هم فرد به خود خدا می‌رسد. یعنی به ملاقات حق می‌رسد منتها حق را چطور ملاقات بکند مهم است. این نکته‌ای را دارد که همه سالک و رونده به سوی حق هستند و به ملاقات حق می‌رسند و هم نکته‌ای را دارد که این‌ها یکسان هم نیستند این‌ها را که من گفتم به این معنا نیست که این‌ها یکسان هستند. «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» (انشقاق: ۷)؛ کسانی که نام‌های اعمال آن‌ها را به دست راست آن‌ها بدهند که من این را بارها عرض کردم این یمین این‌که هم راجع به مؤمن داریم، هم راجع به امام موسی بن جعفر داریم، هم راجع به خود خدا داریم که «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»<sup>۳</sup> دو دست او دست راست است. این روایت را ما هم در مورد خدا داریم که خدا «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ» یعنی دو دست دارد و دو دست او هم دست راست است. راجع امام موسی جعفر هم داریم که «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ» راجع به مؤمن هم داریم که «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ» دو دست او دست راست است. این‌که به دست راست او می‌دهند این راست در حقیقت دست پر یمن و برکتی است برای همین است که می‌گویند کارهایی که ردیئه و پست باشد این‌ها را با دست راست انجام نده با دست چپ انجام بده، این کارها را با دست راست انجام بده. این دست راست پر یمن است، منظور خود این دست راست نیست از دست چپ بعضی‌ها هم دارد یمن و برکت می‌ریزد فرقی هم نمی‌کند این‌ها



«كَلِمَاتُ يَدَيْهِ يَمِينٌ» هستند دو دست آن‌ها دست راست است. «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ \* فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا»؛ این‌ها حساب آسانی دارند، خدا آسان با این‌ها محاسبه می‌کند.

### تفاوت شادی خوش‌گذران با مجاهد فی سبیل الله

«وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا»؛ این فقره‌ی آن هم مهم است «وَيُنْقَلِبُ» برمی‌گردد معلوم است «فی أَهْلِهِ» نیست داخل در بحث زن و زندگی نیست که این مهم است این مفاهیم عشق خانوادگی که مدام دارند ترسیم می‌کنند این‌ها چیزهای فریب‌دهنده است که درست کردند برای این‌که مجاهدین فی سبیل الله را زمین‌گیر کنند! وگرنه مجاهد فی سبیل الله که «فی أَهْلِهِ» نیست این «يُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ» است. او در حقیقت به سمت اهل خود منقلب می‌شود و برمی‌گردد «مَسْرُورًا» این بازتاب حرکت دنیوی او در قیامت هم همین است که «وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا \* وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ»؛ کسی که کتابش را به پشت سر او می‌دهند «فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا»؛ در حقیقت او هلاکت می‌خواهد یعنی از خود می‌خواهد که خدایا من را آن‌جا هلاک بکن «وَيَصْلِي سَعِيرًا» بعد «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا» این این‌طور بود که در میان اهل خود مسرور بود. «وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا» نیست! این «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا» این‌طور بود «فی أَهْلِهِ مَسْرُورًا» یک انسانی که در خانواده می‌خندد؛ یعنی اهل جهاد فی سبیل الله نیست، در خانواده است و در مناسبات مربوط به خانواده‌ی خود است. این دارد خوش می‌گذارند، این‌ها خوش‌گذران هستند، ولی کسی که دارد جهاد فی سبیل الله می‌کند آن موقع «يُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا» واقعاً به سمت اهل خود خوشحال و شادمان از این جهادی که کرده است باز می‌گردد. این‌ها با هم فرق دارد!

علی‌ای حالِ بحث این است که انسانی که سالک است. منظور این بود که یک انسانی سالک الی الله است و هر انسانی سالک الی الله است. یک نکته‌ی مهم آن این است که خود آن سلوکی که می‌کند روی چه چیز حرکت می‌کند؟ این را یک دقتی بکنید تا من یک آیتی را خدمت شما عرض بکنم. ببینید آن کسی که مثلاً می‌خواهد به لقاء رحمانیت حق و رحیمیت حق برسد، کسی که این صراط را دارد می‌رود. ببینید تا بحث صراط می‌شود فکر می‌کنیم که یک جاده‌ای است که شخص

روی این جاده حرکت می‌کند و بعد به همین جاده صراط می‌گویند! این اولین دید راجع به صراط است که اشتباه نیست، فقط کامل نیست. بعضی‌ها در حرکت خود **صراط‌ساز** هستند این را دقت می‌کنید، حرکت آن‌ها صراط‌ساز است یعنی چه؟ اصلاً چرا در صراط مستقیم آمدیم و این عبارت و این آیات بی‌شمار؟! واقعاً من یک موقعی آمدم این‌ها را بشمارم دیدم این‌ها بی‌شمار هستند! یعنی بی‌شمار منظور بی‌شمار عرفی است آیات که کلاً شماره دارد ولی این آیاتی که در خود تعبیر سرعت، سبقت، سبیل، صراط، سلوک، مسافر الی الله، «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» (ذاریات: ۵۰) و عناوین فوق‌العاده، زاد راه «فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (بقره: ۱۹۷) دارد؛ یعنی کلاً یک فرهنگی را در قرآن نشان می‌هند که انگار همه دارند حرکت می‌کنند. یعنی یک چنین حالتی وجود دارد که مدام بحث سرعت دارد، بحث سبقت دارد، بحث فرار الی الله دارد و مسافر الی الله دارد بحث «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) دارد، بحث سبیل دارد، بحث صراط دارد؛ یعنی همیشه انسان دارد حس می‌کند که انسان و همه‌ی موجودات دارد به یک سفر این‌طوری حرکت می‌کند؛ یعنی یک نهاد ناآرامی در این جهان وجود دارد که همه دارند به سمت حق حرکت می‌کنند. عناوین آن خیلی زیاد است. عناوینی که مستقیم و غیر مستقیم به این اشاره کرده است.

این عنوانی که دارد سلوک و حرکت می‌کند یک نکته‌ی مهم آن این است که در چه چیز دارد سلوک می‌کند، روی چه چیزی دارد سلوک می‌کند؟ تا بعداً بگردیم این «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» را یک دقتی بکنیم روی چه چیز دارد سلوک می‌کند؟ بعضی‌ها حرکت‌های صراط‌ساز دارند. یعنی صراط مستقیم ناشی از فعل و قول خود آن‌هاست یعنی هر کاری که آن‌ها بکنند صراط می‌شود. اصلاً آن‌ها روی صراط نیستند آن‌ها چه چیز هستند؟ خود صراط هستند. برای همین است که اگر این آیه‌ی قرآن را می‌بینید که به پیغمبر گفته است «إِنَّكُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (زخرف: ۴۳)؛ تو روی صراط مستقیم هستی این وقتی خوب تحلیل بشود، درست تحلیل بشود، معنی آن همان است که در جامعه‌ی کبیره است که در جامعه‌ی کبیره دارد «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ» نمی‌گوید: تو روی صراط هستی، بلکه می‌گوید: تو صراط هستی و اقتضای حجیت اصلاً همین است. من یک وقتی این بحث «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ

عَلِيٌّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ»<sup>۴</sup> این را خدمت شما عرض کردم یک موقع است که شما می‌گویید «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ» خوب علی با حق است، یعنی این که حق یک چیز است و علی یک چیز دیگر است که علی را ببینیم که به حق عمل می‌کند یا عمل نمی‌کند؟ این که دیگر حجت نبود! این که قول و فعل و تقریر کسی را می‌گویید حجت است، شما حق را از کجا می‌فهمید؟ حق را از همین نقطه انتزاع می‌کنند؛ یعنی نگاه می‌کنند ببینند علی چه گفت می‌گویند این درست است. می‌بینند که علی چه کار کرد؟ می‌گویند این درست است. علی روی چه چیز سکوت کرد؟ این درست است. اگر ما روایات را با دقت بررسی کنیم ما این راجع به عمار هم داریم که «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»<sup>۵</sup> راجع به عمار است. در حقیقت فرقی که با حضرت علی دارد، این‌ها در تحلیل فهمیده می‌شود. یعنی این‌طور نیست که مقام عمار با مقام امیر المؤمنین یکی است! وقتی که شما در یک نقطه‌ای می‌گویید این حجت خدا است یعنی چه؟ یعنی حق یک چیز نیست که من الآن بخواهم این را با آن بسنجم وگرنه این، عمار می‌شود، پس نگاه به علی می‌کنیم ببینیم علی کجا است، عمار کجا است. هر جا عمار به دور علی گشت می‌گوییم که با حق بود. هر جا دور علی نگشت می‌گوییم با حق نبود. کما این که می‌دانید همین عمار با این همه عظمت در اوّل سقیفه هم دور علی نگشت. «فَجَاسَتْ جَيْسَةً فِي قَلْبِهِ»؛ یک چیزهای در دل او خلجان کرد و نیامد و بعداً آمد! ولی در مورد حضرت علی را نمی‌گوییم که بیاییم حق را بسنجیم علی را بسنجیم و بعد ببینیم که علی روی حق است یا نه؟! اگر این‌گونه باشد که این حجت خدا نیست این مثل عمار است. حجت خدا آن کسی است که شما از فعل او دارید صراط را انتزاع می‌کنید، می‌گوید حق این است. از قول او حق را انتزاع می‌کنید، از تقریر و سکوت او در مقابل یک صحنه‌ای - به شرایط تقریر - حق را انتزاع می‌کنید لذا این با عمار فرق دارد.

حرکت بعضی‌ها صراط مستقیم است لذا عند التحليل؛ وقتی که شما «إِنَّكَ عَلِيٌّ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» را تحلیل می‌کنید، به دست می‌آید که «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؛ شما همان صراط هستید. خوب این می‌شود حرکت‌های صراط‌ساز. یک عده که این‌طور هستند و این‌ها حجت خدا هستند. اصلاً حق را ما بخواهیم از یک نقطه‌ای انتزاع بکنیم، ما باید حق را از یک نقطه‌ای انتزاع بکنیم یا نه؟ از کجا باید این

را انتزاع بکنیم؟ این سؤال، سؤال جدی است. آیا خود خدا بگوید؟! خود خدا چطور می‌گوید؟ خود خدا در قرآن به زبان پیغمبر خود گفته است. ما از همین جا حق را انتزاع می‌کنیم بعد گفته است هر چه پیغمبر گفته است همان است. باز دوباره حق را از این نقطه انتزاع می‌کند. این‌ها حرکت‌های صراط‌ساز است. یعنی سلوک صراط‌ساز است. دیگران که می‌خواهند صراط مستقیم حرکت بکنند، صراط آن جاده‌ای نیست که پیغمبر این را کشیده است، جاده‌ای باشد که حجت خدا این را کشیده است. آن‌ها صراط بالقوه هستند شاید کسی روی آن‌ها حرکت نکند! صراط بالفعل همان چیزی است که در مراتب نفس خود دارد حرکت می‌کند. همان چیزی است که اخلاق خود او است. اعمال خود او است. صراط بالفعل آن نیست که روی زمین است، آن صراط بالقوه است. صراط بالفعل آن چیزی است که شخص اعتقاد دارد، اخلاق او است، مجموعه‌ی اعمال او است که همه‌ی آن‌ها جزء شئون نفس خود او است. این مراتب را وقتی که دارد طی می‌کند، این رد پایی که از خود می‌گذارد این صراط خود او می‌شود.

### عمر حقیقی انسان عمر سلوکی اوست

آن صراطی که پیغمبر رفته است و عمر خود را در آن صراط گذشته است، آن عمر قسم خوردنی است برای همین است که قرآن دارد «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (حجر: ۷۲)؛ قسم به جان توی پیغمبر، قسم به جان هر کسی را که نمی‌خورند. به آن جان مقدس قسم می‌خورد و می‌گویند «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ آن عمر و آن زمانی را که گذاشته است و آن عمر و آن زمان، زمانی است که شخص اگر سالک مسیر نفس خودش باشد، عمر ۵۰ سال نمی‌گذرد. ۵۰ سال چه ربطی به من دارد. می‌گویند شما چند سال داری؟ می‌گویید ۵۰ سال. ۵۰ سال یعنی چه؟ یعنی ۵۰ بار زمین به دور خورشید چرخیده است. خوب این الآن چه ربطی به شما دارد که زمین چند دور به دور زمین چرخیده است. من دارم از سن و سال شما سؤال می‌کنم. چرا جواب من را به جاهای دیگر حواله می‌دهید؟ می‌گوییم شما چند سال دارید؟ شما جواب می‌دهید که ۵۰ بار زمین به دور خورشید چرخیده است. چرا چنین جوابی را می‌دهید؟ عمر انسان عمری است در همین مرتبه‌ی سلوک دارد

طی می‌کند. یعنی عمر سلوکی او عمر خود او است. واقعاً همین‌طور است؛ چون که آنچه که سالک و رونده است که بدن نیست. بدن هم به ملاقات حق نمی‌رود، آن چیزی که می‌رود نفس می‌رود وقتی که نفس می‌رود باید بگویید که عمر سلوکی او چقدر است. عمری که نفس دارد حرکت می‌کند. ما خودمان را با بدن خودمان اشتباه گرفتیم با این‌که در کاربردها می‌دانیم که خود ما بدن ما نیستیم. می‌گویید بدن من معلوم است بدن یک چیزی مثل مداد من است. مداد من، قلم من، بدن من معلوم است که من یک چیز است، بدن یک چیز دیگر است منتها این قدر انس به بدن پیدا کردیم این‌ها را با هم اشتباه می‌کنیم! می‌گوییم که شما چند سال دارید؟ می‌گویید بدن من زمانی داشته است و آن زمانی مساوی بوده است با این‌که ۵۰ بار زمین به دور خورشید چرخیده است! اگر سالک خود انسان یعنی خود نفس انسان است این‌که قرار است به سمت حق حرکت بکند و به ملاقات برسد بدن انسان نیست، نفس انسان است. وقتی قرار است نفس به ملاقات حق برسد عمر نفس باید محسوب بشود که در مرتبه‌ی سلوکی آن در چه چیز می‌خواهد حرکت بکند؟ در مراتب خودش می‌خواهد حرکت بکند. یعنی در حقیقت نفس است که دارد یک حرکتی می‌کند و بالا می‌رود و قُربِ اِلَیَّ اللَّهِ پیدا می‌کند و این نفس دارای اخلاق و اعمال و اعتقادات خاص می‌شود؛ یعنی این رد پای بالفعلی که روی جاده اتفاق می‌افتد نه این‌که چه جاده‌ای را پیغمبر درست کرده است! آن رد پایی که شما در بیراهه قرار گرفتید، راهی است که شما رفتید لذا انسان سالک نفس خود است. نکته‌ی آن را در آیات به شما نشان می‌دهم تا ببینید که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱</sup>، یک تعبیر ساده‌ی ابتدایی دارد که تعبیر متداول آن همین است که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» اگر کسی خود را بشناسد خدای خود را شناخته است، این‌طور معنا می‌کنیم می‌گوییم که کسی که خود را بشناسد خدای خود را خواهد شناخت. یعنی «فَقَدْ يَعْرِفُ رَبَّهُ» معنی می‌کنیم البته چون که قطعاً این اتفاق خواهد افتاد، این آینده‌های محقق الوقوع را می‌توان با ماضی بیان کرد مثل «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (تکویر: ۱) قیام قیامت را در زمان ماضی بیان می‌کنند، منتهای مراتب وقتی دقت می‌کنید حرف آیات قرآن این است که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ» اگر کسی خود را بشناسد «فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ سابقاً» معلوم می‌شود قبل از آن خدا را شناخته است که توانسته

است خود را بشناسد! این قدر مهم می شود بحث این که کسی به نفس خود و به جان خود نه به بدن خودش برسد (رسیدگی کند). حالا این کسی که سالک مراتب نفس خود است.

اگر شما در سوره‌ی مبارکه‌ی فاطر این آیات معروف را نگاه بکنید این آیه فوق‌العاده است که چه کسی قرار است صعود بکند، چه کسی قرار است بالا برود. آیه ۱۰ سوره‌ی مبارکه‌ی فاطر است. صفحه‌ی ۴۳۵ را نگاه بکنید دارد که «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»؛ کسانی که به دنبال عزت می‌گردند، عزت در ارتباط با خدا است. «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»؛ آن چیزی که به سمت حق بالا می‌رود چه چیز بالا می‌رود؟ خود کلمه‌ی طیب بالا می‌رود. «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ عمل صالح فقط دارد بالا می‌برد. لذا برای همین است که می‌گویند اگر جانی، جان پاکی نباشد اگر صالحی از او اتفاق بیفتد برای عامل مفید نیست گرچه ممکن است بقیه از این استفاده بکنند برای عامل آن مفید نیست، برای همین است که دوباره داریم «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده: ۲۷)؛ خدا فقط و فقط از متقی قبول می‌کند. اگر کسی جان پاکی نداشته باشد، اعتقادات درستی نداشته باشد ولی عمل صالحی از او سر بزند این‌ها می‌گویند در حد تخفیف عذاب برای انسان مفید است ولی شخص با آن‌ها بالا نمی‌رود چون که قرار است این کلمه‌ی طیب بالا برود این عمل صالح، این جان پاک را فقط بالا می‌برد. این نفس انسان مهم است، این کلمه‌ی طیب است «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» (ابراهیم: ۲۴) از آن طرف هم داریم که «وَالَّذِي خَبَثَ لَا يُخْرَجُ إِلَّا نَكِدًا» (اعراف: ۵۸)؛ کسی که خبیث و بی‌ارزش است، چیزی از او بیرون نمی‌آید. حالا سؤال این است - این را من در سوره‌ی توبه بحث آن را مفصلاً کردم - یک نفر با یک جان آلوده‌ای، با یک اعتقاد خیلی کمی یک بیمارستان می‌سازد. اصلاً از روی ریا بیمارستان می‌سازد؛ چون که دو نوع اخلاص ما داریم. یک اخلاص در مقام تشریحی داریم، یک اخلاص‌های فقه اکبری داریم. این‌ها هم باید در روایت از هم تفکیک بشود. این‌ها احتیاج به دقت دارد. اخلاص در فقه اکبر، منظور اعتقادات درست است؛ یعنی طرف با اعتقادات درست یک کاری را انجام می‌دهد. این در روایت‌های ما در کافی آمده است. وقتی که می‌گویند اخلاص داشته باشید فقط به این معنا نیست که برای خدا انجام بده! روایت این‌ها را در کافی مفصلاً می‌شود نشان داد.

## اخلاص به معنی فقه اکبر و به معنی فقه اصغر

دو تا اخلاص داریم: یک اخلاص به معنای فقه اکبری داریم، یک اخلاص فقه اصغری داریم. اخلاص فقه اصغری همان است که در نماز کسی نباید از روی ریا نماز را بخواند، برای خدا باید بخواند. این چیزها اخلاص در فقه اکبر به معنای این است که طرف اعتقادات درستی داشته باشد. یعنی اعتقادات طرف درست باشد بعد این کار را انجام بدهد. این می‌شود اخلاص در مدار فقه اکبر. حالا شما مثلاً فرض بکنید یک نفر خدا را قبول دارد، ولی اعتقادات او خیلی اعتقادات بدی است، در مورد پیامبران، در مورد انبیاء، در مورد ملائکه، در مورد امامان، اعتقادات بدی دارد، ولی برای خدا یک کاری را انجام می‌دهد. این آدم اخلاص فقه اکبری ندارد، اخلاص فقه اصغری دارد. این با کسی که اعتقادات درستی دارد و دارد برای خدا انجام می‌دهد، فرق دارد. وجود اعتقادات درست تصریح شده است؛ چون «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»؛ قرار است این کلمه‌ی طیب صعود بکند و این بهره و بهره‌مندی را مضاعف می‌کند. لذا کسی می‌بینید که یک کاری کمی انجام می‌دهد، ولی یک نتیجه‌ی خیلی بزرگی را به دست می‌آورد! یک کسی به جهت ظاهر خیلی کار بزرگی را انجام می‌دهد، ولی خیلی نتیجه‌ی کوچکی را به دست می‌آورد. یعنی بهره‌مندی در آن دنیایش فرق می‌کند.

حالا با این مقدمه، سوره‌ی مبارکه‌ی توبه، آیه ۶۷ را نگاه کنید که «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ» این‌ها «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» این‌ها با هم هستند این «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ» بارها بحث شده است که سنت است «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» (نور: ۲۶) و بعد دارد «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ»؛ جامعه‌ی منافقین هم‌دیگر را امر به منکر می‌کنند «وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ»؛ دست آن‌ها را می‌بندند.

## عمده آیات انفاق، انفاق به نظام اسلامی است

این همان نکته‌ای است که با آن تمام آیات قرض الحسنه را می‌شود معنا بکنید. عمده‌ی آیات مربوط به فرض الحسنه و انفاق فی سبیل الله، انفاق به نظام اسلامی است. یعنی ۹۵ درصد انفاق‌هایی

که به عنوان انفاق فی سبیل الله «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (حدید: ۱۱) آمده است و همه‌ی این‌ها در قرآن می‌بینید درباره انفاق و هزینه‌ی نظام اسلامی، کمک به نظام اسلامی است. بروید آیات جزء ۲۸ را که اصل بحث قرض الحسنه در آن آیات آمده است. بروید ببینید انفاق‌های فی سبیل الله را در قرآن که در سوره‌ی مبارکه‌ی حدید آمده است، در تغابن آمده است. در بقره و در جاهای دیگر قرآن ببینید تا به شما معلوم بشود دقیقاً اُس و اساس کار هزینه‌کرد خود شخص که به «بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ» می‌خواهد بیاید و انفاق بکند و به خدا قرض الحسنه بدهد، قرض الحسنه به نظام اسلامی است؛ یعنی هزینه‌های نظام را به «بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ» بپردازد، نه این که صرفاً بیاید به یک نفری در یک گوشه‌ای یک کمکی بکند، یک جهازی را بخرد و این انفاق فی سبیل الله بشود با آن همه بار معنایی! مگر این که این هم در پرتو یک بحثی باشد در راستای جامعه‌ی اسلامی، تشکیل اجتماع اسلامی.

### ولایت الله یا طاغوت کدامیک؟!

این نکته‌ی تشکیل اجتماع اسلامی نکته فوق‌العاده‌ای است؛ چون که همه اجتماع دارند. چون همه امت دارند، پس همه امام دارند؛ برای همین است که در این آیات به جدّ باید دقت کرد «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء: ۷۱)؛ در آن روز همه را با امام خود می‌خوانند. خواهش می‌کنم هیچ کسی فکر نکند که من ولایت را قبول دارم یا ندارم، اصلاً این سؤال نیست. سؤال دقیقاً این است من ولایت چه کسی را قبول دارم؟ سؤال این است، سؤال این نیست که من ولایت را قبول دارم یا ندارم. همه ولایت را قبول دارند و همه امام دارند برای همین است که «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» همه را با امام خود می‌خوانند. کسی اصلاً وارد این سؤال نمی‌شود که من ولایت را قبول دارم یا قبول ندارم؟! باید این سؤال را برای خود مطرح بکند. من ولایت چه کسی را قبول دارم؟ در این هم فقط دو مدل وجود دارد یا من ولایت الله را قبول دارم یا ولایت طاغوت را قبول دارم دارد دیگر «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى



الظُّلْمَاتِ» (بقره: ۲۵۷) اصلاً وقتی که دارد می‌گوید: «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۵)

یعنی ما به موسی گفتیم، به توی پیغمبر هم می‌گوییم: بروید حکومت تشکیل بدهید!

در تفسیر سوره‌ی ابراهیم داشتیم که از آن اوّل می‌گوید ما قرآن را نازل کردیم که «لِتُخْرِجَ النَّاسَ

مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ ما قرآن را نازل کردیم تا تو پیغمبر، این آیه، آیه‌ی کلیدی است. تا تو مردم را،

توی پیغمبر نه قرآن تو! البته قانون آن قرآن است وگرنه تو باید این کار را انجام بدهی؛ برای همین

است در آیه پنج می‌آید به موسی می‌گوید: «أَنْ أُخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ ای موسی! بیا

قوم خود را از ظلمات به سمت نور حرکت بده! تحت ولایت الله که آن ولایت به صورت ولایت رسول

الله متبلور می‌شود و باید تحت عنوان یک ولایت این متبلور بشود و بعد هم که ما قائل به سیستم

امامت هستیم که می‌گوییم این ولایت تحت سیستم امامت باز دوباره متبلور می‌شود و این‌ها مقطعی

و زمانی نیست که باید همین اگر می‌خواهد ادامه پیدا بکند باید بتواند ادامه پیدا بکند وگرنه همه

می‌مانند و باید ولایت طاغوت را قبول کنند؛ چون دیگر راهی نیست. پتانسیلی هم برای ولایت الله

وجود ندارد، پس باید بروند زیر بلیت ولایت طاغوت! طاغوت هم می‌دانید که صیغه مبالغه است و

می‌گویند اتفاقاً طاغوت به این دلیل که صیغه‌ی مبالغه است به ائمه‌ی کفر برمی‌گردد، نه یک نفری که

دارد طغیان می‌کند، قداره‌کش در خیابان است. به آدم چاقوبه‌دست، طاغوت نمی‌گویند، نهایتاً به این

می‌گویند «طغی»؛ یعنی یک طغیانی می‌کند. طاغوت صیغه‌ی مبالغه‌ای که به حالت اسم می‌آید؛ یعنی

کسی که اصلاً زمام طغیان‌ها به دست این است! برای همین است که داریم: «إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ

الْعَالَمُ»؛ اگر امام یک مردم فاسد بشود طغیانی که ایجاد می‌شود [بسیار وسیع است].

از بزرگان نقل شده است که به یک بزرگی گفتند اگر یک دعای مستجاب داشته باشی چه دعایی

می‌کنی؟ گفت: دعا می‌کنم برای امام المسلمین که عدل به دست او جاری می‌شود، و گسترش پیدا

می‌کند، اگر او عادل بشود، ولی اگر آن امام المسلمین عادل نباشد همه چیز به هم می‌ریزد. آن رأس

مخروط از شما خیلی مهم‌تر است. لذا اگر آبی روی رأس مخروط بریزد، روی دامنه‌های آن هم

می‌ریزد لذا حتماً برای آن رأس مخروط دعا کنید. بعد می‌گوید «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»؛ این‌ها خدا را فراموش کردند، «فَنَسِيَهُمْ» یعنی چه؟ یعنی خدا هم این‌ها را فراموش کرد.

می‌خواهم چه عرض بکنم؟ این آیه را نگه دارید «نَسُوا اللَّهَ» کسانی که خدا را فراموش کنند، «فَنَسِيَهُمْ» خدا هم آن‌ها را فراموش می‌کند. این در دعای کمیل است که خدایا به کارهای من نگاه کن! «وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي» خدایا به کارهای من نگاه کن، این نباشد که من دارم کاری می‌کنم و تو رویت آن طرف باشد! خدا کارهای ما را نظاره کن.

از این طرف برعکس این آیه «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»، این آیه‌ی است. سوره‌ی مبارکه‌ی بقره آیه ۱۵۲ از آیه ۱۵۰ نگاه کنید (بحث تغییر قبله از آیه ۱۰۶ این سوره است واقعاً جای کار و فکر مجدد دارد ما اصلاً بنشینیم راجع به جایگاه کعبه که من بحث کردم، بحث کنیم)

### مفهوم امت به ولایت گره خورده است

حالا من این آیه را می‌خوانم ببینید به یاد چه آیه‌ای می‌افتید؟ «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ» (بقره: ۱۵۰)؛ هر کجا بودید روی خود را به این طرف بکنید تا این‌که بر مردم حجتی دیگر باقی نباشد «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَآتَمَّتْ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (همان) به یاد چه آیه‌ای افتادید؟ سوره‌ی مائده آیه مربوطه به آیه‌ی ولایت! یعنی جایگاه کعبه به عنوان پیدا کردن اجتماع المسلمین، آن‌جایی که وقتی اجتماع المسلمین می‌خواهد انجام بشود، امتی هست که امام لازم دارد و نگاه به جریان کعبه و قبله و همه به یک سمت حرکت کردن، آن نقطه کعبه است و در باطن آن نقطه امیر المؤمنین به دنیا می‌آید و این مجموعه‌ای از معارفی که ما راجع به مسئله‌ی قبله داریم، خیلی جدی است. حرکت جماعتی که دارد به یک سمت حرکت می‌کند. امت اسلامی، مفهوم امت اسلامی و این که کاملاً به بحث ولایت گره می‌خورد. می‌بینید که آیه‌ی آن هم آیات مثالی است. - آیات مثالی آیاتی است که به هم منعطف هستند - شما این را نگاه می‌کنید به یاد همان آیات می‌افتید که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (مائده: ۳) در کنار این آیه بگذارید «فَلَا تَخْشَوْهُمْ»

وَإِخْشَاؤُنِ وَلِأَتِيَنَّا نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۵۰) در همین سوره‌ی مبارکه‌ی مائده بعد از آن دارد «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيكُمْ آيَاتِنَا» (همان: ۱۵۱) «كَمَا أَرْسَلْنَا» این یعنی چه؟ «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ... \* كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ» یعنی چه؟ معلوم است جایگاه کعبه و قبله یک طوری است که جایگاه پیغمبر متناظر با آن جایگاه است؛ لذا می‌گوید «کما»؛ این طوری. درست است یا نه؟ شما «کما» را در کجا به کار می‌برید؟ «کما این‌که»؛ یعنی باید یک تناظری با قبل آن داشته باشد؛ مثلاً بگویید این طوری کما این‌که این‌طور است؛ یعنی این‌ها با هم ربط دارد.

پس این «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيكُمْ آيَاتِنَا» متناظر و همانند جریان قبله است. این بحث‌ها در تفاسیر جا مانده است! جایگاه بحث قبله در نظام اسلامی و نوع نگاه به مسئله‌ی کعبه و قبله!

### نتیجه‌ی فراموشی خدا، فراموشی خویشتن است

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ \* فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ» این آیه خیلی مهم است. شما به یاد من باشید تا من هم به یاد شما باشم. شما من را یاد بکنید، تا من هم شما را یاد بکنم؛ یعنی من اگر بخواهم شما را یاد بکنم مقدمه دارد، شما باید من را یاد بکنید. این دقیقاً عکس «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (توبه: ۶۷) است؛ یعنی خدا از یاد این‌ها رفت، خدا هم این‌ها را فراموش کرد. می‌گوید من را یاد بکنید تا من هم شما را یاد بکنم. «فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ» به یاد من باشید تا به یاد شما باشم. خوب حالا باید این را پیدا بکنیم که اگر اثر یاد خدا نبودن به دست بیاید که نکته‌ی آن چیست، آن موقع می‌توانیم به این بحثی که می‌خواستیم بکنیم نزدیک بشویم.

(در سوره‌ی مبارکه‌ی طه، آیه ۱۲۳ درباره آخر داستان خلقت دارد: «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا» که این‌ها باز در بحث‌های انسان کامل خیلی بحث داشت. «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا» دو نفری بیایید «جَمِيعًا» می‌دانید که این آیات خیلی نظیر آیات اوائل بقره است. آن‌جا دارد «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» (بقره: ۳۸)؛

همه پایین بیاید این جا دارد «قال اهبطا»؛ شما دو تا بیاید پایین «جمیعا»! بعد «بعضکم لبعض عدو» حالا این بحث زیادی دارد)

اگر کسی خواست ببیند که «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» (بقره: ۳۹) یعنی چه؟ یعنی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» (طه: ۱۲۴) چون این آیه ناظر به آن آیه است، مثانی آن آیه در سوره بقره است؛ تفسیر آیهی «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»؛ تکذیب؛ یعنی «أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»؛ وقتی که از یاد من اعراض بکند، اولاً در اثر دوری یاد خدا، معیشت او در این دنیا تنگ می‌شود و از آن طرف هم خدا او را یاد نمی‌کند «فَأَذْكُرُونِي أَذْكَرْكُمْ» (بقره: ۱۵۲) از آن طرف هم «تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (توبه: ۶۷) یاد را خدا نکند «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (طه: ۱۲۴)؛ یک معیشت تنگ و سخت دارد «وَتَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (همان)؛ در روز قیامت هم کور محشور می‌شود. بعد می‌گوید: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا» (همان: ۱۲۵)؛ خدایا چرا من کور محشور شدم و حال آن که من بصیر بودم. چرا کور محشور شدم؟ اما آیا این بصیر بوده است یا نبوده است؟! در آیات سوره‌ی اسراء می‌گوید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» (۷۲)؛ کسی که در این جا کور باشد، در آن جا هم کور است. یعنی معلوم می‌شود که این جا هم کور بوده است، این جا هم نمی‌دیده است! «بصیراً» منظور او یک بصیرت ظاهری است یعنی چشم‌های من باز بود. اتفاقاً او در آخرت همین چشم باز ظاهری را هم دارد.

(برای همین است می‌گویم آیات قرآن را اجتهادی نگاه بکنید باید همه را با هم نگاه بکنید!)

در قرآن دارد «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» (سجده: ۱۲)؛ خدایا چشم‌های من این جا باز شد. اصلاً آن جا متذکر می‌شود، فقط به او می‌گویند «أَنْتَ لَهُمُ الذِّكْرَى»؟! (دخان: ۱۳)؛ حالا جای متذکر شدن است؟! «يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنْتَ لَهُ الذِّكْرَى» (فجر: ۲۳)؛ روزی که انسان متذکر می‌شود، ولی این تذکر مثل

گل بعد از سوت پایان داور است که ۹۰ دقیقه جان کندید و توی دروازه‌ی خالی نزدیک، حالا زدید؟!!

لذا آن جا که می‌گوید «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»، پس یعنی این در دنیا هم کور بوده است و این همه معارف حق را نمی‌دیده است. این همه مجالس خوب و این‌ها را نمی‌رفته است. چهار تا مجلس باطل

بوده و این‌ها را می‌رفته است. آمار مجالس باطل را داشته و آمار مجالس خوب را نداشته! آن‌جا هم همین‌طور است. آن‌جا هم اگر اعمی است؛ یعنی چه چیز را نمی‌بیند؟ بهشت را نمی‌بیند! بهشت چه چیز است بهشت مراتب نفس خود او است. این‌ها را نمی‌بیند. چه چیز را می‌بیند؟ جهنم را می‌بیند که آن هم مراتب نفس خود او است. «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (طه: ۱۲۶-۱۲۵)؛ آیات ما آمد فراموش کردی و امروز فراموش شدی. حالا اگر قرار باشد کسی در مراتب نفس خود بالا برود و وقتی کور بشود خود را نمی‌بیند، نتیجه‌اش در سوره‌ی مبارکه‌ی حشر، آیه ۱۸ آمده.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ» دو تقوا در این آیه به خاطر این است که اولی دارد ای مؤمنین «اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی **تقوای در مراقبه** و بعد دارد «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ باید هر نفسی ببیند چه چیز را دارد برای فردای خود از پیش می‌فرستد «وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ این هم **تقوای در محاسبه** است؛ یعنی اول مراقبه بکند بعد از آن هم محاسبه بکند.

### آن‌که خود را محاسبه کند از حساب بی‌نیاز است

«سُوا اللَّهَ فَنَسِيْتَهُمْ» (توبه: ۶۷)؛ نتیجه‌ی کسی که خدا را نبیند این شد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر: ۱۹)؛ خدا یک کاری می‌کند که خودش از یادش برود. یک موقع خدا را از یاد می‌برد، خدا از یاد او برود یعنی چه؟ یعنی یک کاری بکند که این خودش را از یاد ببرد. «فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»؛ یعنی یک جوری می‌شود که خودش را از یاد می‌برد، لذا این‌جا است که «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ» خودتان را به یاد بیاورید! یعنی پیشاپیش آن، باید خدا را به یاد داشته باشید، تا خدا شما را یاد بکند تا اثر یاد شدن خدا این باشد که خود را به یاد بیاورید و گرنه اگر خدا را فراموش بکنید، خدا شما را فراموش می‌کند و اثر آن این می‌شود که خودتان را فراموش می‌کنید. پس اگر کسی بخواهد خودش را به یاد داشته باشد، پیشاپیش خدا را به یاد داشته است چون که اثر این‌که کسی دارد به خود می‌رسد «فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ سَابِقًا»؛ خدا را یاد کرده است که خدا او را یاد کرده است و نتیجه‌ی آن این شده است که این به یاد خود افتاده است این است که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ سَابِقًا»؛ کسی

خدا را یاد بکند، خدا او را یاد می‌کند. و وقتی خدا او را یاد بکند، باعث می‌شود که او به خودش می‌رسد، خودش را به یاد می‌آورد، و وقتی خودش را به یاد بیاورد، می‌شود «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»، خودش به فکر خودش است. این است که انسان باید به فکر خودش باشد. اگر خدا را از یاد ببرد، خدا هم این را از یاد می‌برد اثر این که خدا او را از یاد ببرد، چه می‌شود؟ خودش خودش را فراموش می‌کند.

الآن بینکم و بین الله چقدر در طول روز کسی خودش به یاد خودش است؟! چون به یاد خدا نیست! جزء «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ» نیست. او مشغول درس است، ولی درس او که برای خدا نیست، کار او که برای خدا نیست، تجارت او که برای خدا نیست. این‌ها برای خدا نیست؛ چون برای خدا نیست، به یاد خدا هم نیست. چون به یاد خدا نیست خدا هم به یاد این نیست. وقتی خدا به یاد این نیست، او خودش را فراموش می‌کند و می‌بیند که دیگر خود را به یاد ندارد.

(۱۰۵): ... إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

بعد چون که نفس است که تمام این مراتب را دارد درست است که دارد «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ»؛ مرجع شما به سمت خدا است (باز دوباره همین آیات مرجع، مسیر فلان و این‌ها که گفتیم سلوک در آن‌ها است). این به سمت خدا است که «فَيُنَبِّئُكُمْ»؛ بخواهد باز دوباره خبر بدهد، منتهای مراتب باز دوباره آیات این را می‌گوید مگر قرار نیست که این مشرف به نفس خود بشود؟ و آیا اعمال و همه چیز، نفس خود او نیست؟ پس لزومی ندارد اصلاً او را محاسبه بکنند. ببینید در آیات اسراء می‌گوید «وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنْشُوراً \* أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً» (۱۴-۱۳)؛ خودت خود را محاسبه کن. اصلاً این دیگر محاسبه نمی‌خواهد! خودت برای محاسبه کردن کفایت می‌کنی. باز دوباره در آیات قیامت است که «يُنَبِّئُكَ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ» (۱۳)؛ خبر می‌دهند به آن چیزی که از پیش فرستادید بعد می‌گویند «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»؛ خود انسان بصیر به خود است.

کسی که عقلش امیر است، تمام قوايش درست کار می‌کند

آن موقع اگر این انسانی که به سمت حق دارد حرکت می‌کند، به سمت یاد خدا حرکت می‌کند این انسان خود را به هم به یاد دارد و در حقیقت آن خود اصلی که مدّ نظر است که باید به یادش بماند، آن نقطه، نقطه فوقانی خود او عقل اوست است؛ یعنی وقتی که به یاد خودش باشد عقل بالا قرار می‌گیرد و در نتیجه تمام قوای شخصی که عقل او بالا قرار گرفته است، درست کار می‌کند؛ یعنی خیال او درست می‌کند، حس او درست کار می‌کند، همه درست کار می‌کنند. خیال هم چیز بدی نیست خیال از بهترین نقاش‌های نفس است. تمام خواب‌های خوبی که شما می‌بینید چه کسی این را می‌کشد؟ انسان که لزوماً در خواب نمی‌رود که یک چیز را ببیند! بلکه یک معنی به دست او می‌آید و آن را به قوه‌ی نقاش می‌دهد که خیال است و خیال آن را می‌کشد.

خیال بسیار قوه‌ی خوبی است. خیال وقتی تحت فرمان عقل باشد چیز خوبی است. برعکس که بشود که به قول امیر المؤمنین می‌گوید «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (حکمت ۲۱۱)؛ چه بسیار عقلی که اسیر دست هوی شده است. تمام این بمب‌ها را چه کسانی درست می‌کنند؟ همین کسانی که خیال آن‌ها واژگون شده است، عقل آن‌ها واژگون شده است برای همین است که موضوع واژگونی را در قرآن مطرح می‌کند. آیات آن است که می‌گوید: «وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» (نساء: ۸۸)؛ خدا به واسطه‌ی آن چیزهایی چیزهایی که کسب کردند، به واسطه‌ی کارهای که انجام دادند آن‌ها را واژگون می‌کند، آن‌ها را برعکس می‌کند. برعکس اگر انسان این‌طور ایستاده باشد عقل او بالا است تمام این قوای او پایین است؛ لذا می‌بینید که سهم شهوت را درست می‌دهد، سهم غضب را درست می‌دهد، چون که عقل بالا قرار گرفته است. غضب او سر جای خود کار می‌کند، شهوت او سر جای خود کار می‌کند. قوه‌ی خیال او سر جای خود قرار می‌گیرد، قوای حسی سر جای خود قرار می‌گیرد. همه سر جای خود هستند، اما وقتی برعکس می‌شود و عقل اسیر می‌شود، چه کسی دستور می‌دهد؟ هوی. هوی دستور می‌دهد، غضب دستور می‌دهد یک بمب درست می‌کند یک شاسی را فشار بدهید یک مملکتی را از بین می‌برد! این یعنی عقل اسیر؛ لذا شهوت او شروع می‌کند برای خودش یک بابی را باز می‌کند، غضب شروع می‌کند یک باب را باز می‌کند، خیالش یک بابی را برای او باز می‌کند و می‌بینید

که با خیال خودش چیزهایی را ترسیم می‌کند که در سعادت او هیچ نقشی ندارد! مثل همین مدرک تحصیلی که خود ما این را درست می‌کنیم خود ما هم با این افتخار می‌کنیم! یا شبیه به همین دراکولایی است که ما می‌سازیم و خود ما هم این را پخش می‌کنیم بعد هم می‌ترسیم و شب نمی‌توانیم بخوابیم از چیزهایی که خودمان ساختیم!

«وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

---

۱- به مناسبت حلول سال نو

عید را عید نامیدند به خاطر این که عودی در آن است و یک بازگشتی در آن است. اصلاً عید از همین ریشه است به خاطر آن عودی که انسان می‌تواند به قرارگاه اول خود بکند برای همین است که «كُلَّ يَوْمٍ لَا أَغْصِي اللَّهُ فِيهِ فَهَوَ عِيدٌ» آن روز، روزی است که عید است روزی که گناه نمی‌شود. عود بک قرار و عهد ازلی است و بنده به همان سمت عود می‌کند. حالا اگر عید بشود و قرارها با خدا مجدد بشود و انسان دوباره به راه و برنامه‌ی خود فکر کند و مورد نظر مجدد قرار بدهد.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۶۳۶.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴- بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸.

۵- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵.

۶- مصباح الشریعة، ص ۱۳.